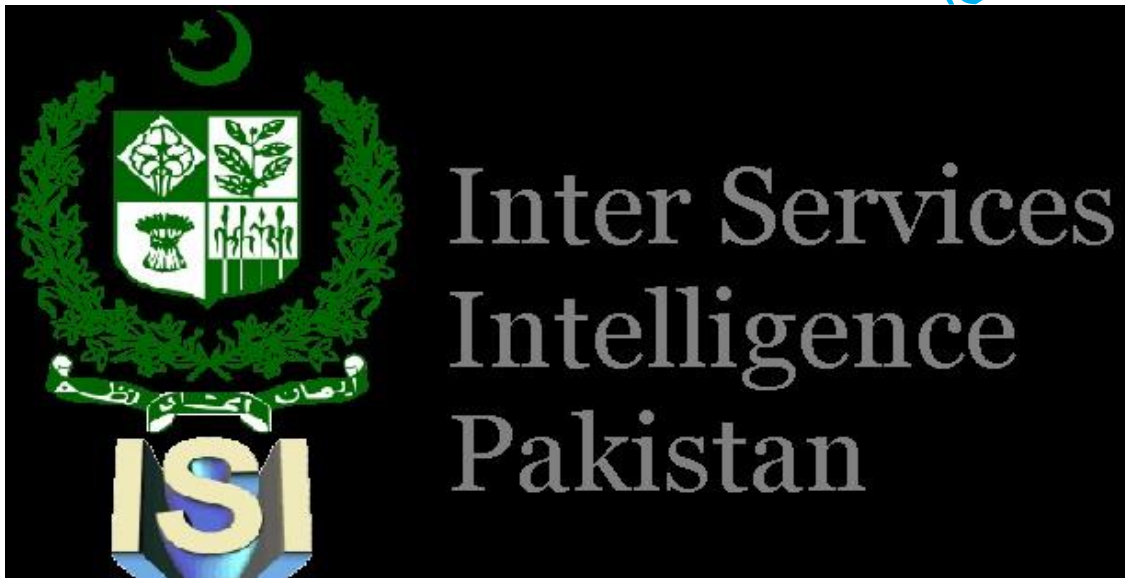


« آی اس آی » و افراطیون اسلامی دوسکه ویک روی (استاد صباح)



سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان موسوم به ISI نقش بسیار تعیین کننده‌ای در معادلات فعلی آسیای میانه دارد. این سازمان، که تصمیم‌سازان آن از مقامات اردوی این کشور هستند، تمامی تمرکز خود را بر سیطره بر نقاط هدف خود قرار داده است و در این رهگذر بر اساس سه استراتژی پیش می‌رود: جاسوسی و خرابکاری و ایجاد تفرقه در کشورهای همسایه، جلب نظر هم‌تایان غربی جهت حمایت آنها، و حمایت از اعراب جلب همکاری آنها برای مبارزه با هند. قطع یقین، در این مسیر، بارزترین خصیصه این سازمان را می‌توان تزویر دانست که به سبب آن تا به امروز بازی مزدورانه خویش با دیگر کشورها را پیش برده است.

فرضیه بالا این خواهد بود که گاهی اوقات دولت‌ها برای فائق آمدن بر آشفتگی‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی به نوعی به ماجراجویی در خارج دست می‌زنند تا توجه گروه‌ها و جریانات را به یک مسئله ملی (برخلاف تضاد داخلی آنها که یک مسئله گروهی و جناحی است) جلب کنند. این فرضیه از نظر تاریخی در مورد دولت پاکستان و افکار عمومی این کشور کاملاً صادق است. اگر این فرضیه مدنظر قرار گیرد، تشدید آشفتگی‌ها و بی‌ثباتی‌ها این احتمال را افزایش می‌داد یا می‌دهد که دولت پاکستان به سمت ایجاد یک تعارض صوری با هندوستان یا افغانستان حرکت کند.

فرضیه سوم این است که چون کشورهای مثل افغانستان و هندوستان در سیاست خارجی و امنیتی پاکستان جایگاه خاصی دارند و اداره روابط پاکستان با این کشورها، بر عهده سازمان امنیت و اطلاعات اردوی پاکستان است، بی‌ثباتی و آشفتگی‌های داخلی پاکستان تأثیری بر سیاست خارجی اسلام‌آباد نسبت به این کشورها ندارد؛ چراکه سازمان امنیت و اطلاعات (آی‌اس‌آی) صرف‌نظر از تغییر و تحولات داخلی، یک رکن ثابت در تصمیم‌گیری‌ها و فعل و انفعالات خارجی پاکستان محسوب می‌شود؛ پس چون ساختار ثابت است، سیاست خارجی پاکستان نسبت به افغانستان هم بدون تغییر باقی خواهد ماند.

واقعیت این است که هر سه فرضیه می‌تواند به نوعی درباره تأثیر این تحولات بر افغانستان صادق باشد. این بستگی به آن دارد که تحولات پاکستان را خاتمه یافته قلمداد کنیم یا آن را برای چندماه آینده نیز پایدار در نظر بگیریم. اگر فرض کنیم تحولات سیاسی - اجتماعی پاکستان با انعقاد تفاهمنامه بوتو - مشرف شروع شده و با رأی محاکم عالی پاکستان به صحت انتخاب مشرف به سمت ریاست‌جمهوری پایان یافته باشد، در آن صورت تأثیر تحولات داخلی پاکستان برای افغانستان مثبت بوده است چراکه طی این مدت، جهت‌گیری خشونت‌های طالبان - به‌ویژه طالبان پاکستان - از سمت افغانستان به سمت مشرف و بوتو تغییر یافته و این به نوعی حکایت از کاهش توجه نیروهای رادیکال به افغانستان دارد. طی این دوره اکثر شهرهای اصلی پاکستان، به نوعی شاهد جلوه‌هایی از خشونت نیروهای تندرو - به‌ویژه در شکل عملیات انتحاری بود.

هرچند ریشه تضاد بین مشرف و نیروهای رادیکال در پاکستان ممکن است علل و گذشته نسبتاً دوری داشته باشد اما اقدام مشرف در سرکوب تحصن‌کنندگان مسجد لال و نیز تفاهم‌نامه بوتو - مشرف که سناریویی علیه رادیکال‌ها قلمداد می‌شد، در فعال‌شدن شکاف موجود بین نظامیان و مذهبیبون مؤثر بوده است.

علاوه بر این، یکی دیگر از عواملی که باعث می‌شود وقوع حوادث این دوره در پاکستان را به‌سود افغانستان قلمداد کنیم این است که آمریکایی‌ها سعی داشتند با ایجاد ائتلاف میان مشرف و بوتو، از یک‌سو زمینه‌های اعاده ديمقراسی در پاکستان را فراهم کنند و از سوی دیگر از قدرت نظامیان که سمبول آنها جنرال مشرف است برای سرکوب تندروها استفاده کنند. اضلاع مثلث قدرت یا ترونیکیایی که قرار بود در پاکستان قدرت را به دست بگیرند (جنرال مشرف، بوتو و جنرال کیانی) همگی در شکل‌دهی به طالبان نقش داشته‌اند و تقسیم قدرت میان این سه نیرو می‌توانست به قیمت این پاداش برای آمریکا باشد که آنها در جهت سرکوب رادیکالیسم در پاکستان اقدام کرده و بر آمد و شد رادیکال‌ها در دوسوی مرزهای پاکستان و افغانستان کنترل مؤثر و بیشتری به‌عمل

اگرچه این سناریو تحقق نیافت و یک ضلع از این مثلث یعنی خانم بوتو علی‌الحساب حذف شده است اما واکنشگتن به‌عنوان نیرویی که در طراحی و تدوین سناریوهایی که در داخل پاکستان می‌گذرد نقش کلیدی را دارد، امیدوار است بتواند در نهایت، تحولات سیاسی پاکستان را به گونه‌ای هدایت کند که جهت‌گیری اصلی آنها در عرصه سیاست خارجی، تعامل مثبت با افغانستان (عدم مداخله در امور داخلی افغانستان) و سرکوب نیروهای رادیکال در داخل (به‌ویژه نیروهایی که عقبه طالبان افغانستان را تشکیل می‌دهند) باشد.

مسائلی که تاکنون توضیح دادیم با مفروض‌انگاشتن این نکته طرح شد که تحولات سیاسی پاکستان با تأیید ریاست‌جمهوری جنرال مشرف خاتمه یافته است. اما واقعیت این است که تحولات جاری در پاکستان می‌گوید هنوز تا رسیدن به نقطه ثبات فرصت زیادی لازم است و همین عدم قاطعیت، دارای بازتاب‌هایی بر سیاست خارجی پاکستان نسبت به افغانستان خواهد بود. این بازتاب‌ها بدین شکل جلوه‌گر می‌شود که تعارض و اصطکاک نیروها در داخل، برای مدتی از توجه جدی پاکستان به افغانستان می‌کاهد. دلیل این امر آن است که دو نیروی اصلی پاکستان که در قضیه افغانستان درگیرند - یعنی اردو و مذهبی‌ها - در تضاد و تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند و انرژی خود را به جای اینکه صرف حمایت از طالبان در افغانستان کنند، صرف زد و خورد با یکدیگر می‌کنند.

حملات انتحاری که از سوی گروه‌های رادیکال علیه نیروهای نظامی پاکستان در گوشه و کنار این کشور اتفاق می‌افتد، گویای این تضاد و تعارض است. البته در این میان، طالبان افغانستان سعی کرده‌اند با انجام عملیات‌های نمادین همچون حمله انتحاری در ولایت بغلان، به‌گونه‌ای وانمود کنند که تحولات داخلی پاکستان تأثیری بر توانایی آنها نداشته است. البته شاید این ادعا برای کوتاه‌مدت درست باشد اما واقعیت این است که طالبان افغانستان بدون حمایت اردو، آ‌ی اس‌آ‌ی و نیروهای رادیکال در پاکستان تضعیف خواهند شد.

صرف‌نظر از تمام آنچه که گفته شد، یک واقعیت کلیدی و پایدار وجود دارد و آن اینکه یک بعد مهم از تحولات سیاسی - اجتماعی پاکستان تضاد و تعارض نیروهای مذهبی با اردو است. خیزش نیروهای رادیکال بدترین گزینه متصور برای پاکستان بوده و هست. تمام تلاش‌های داخلی و خارجی تاکنون بر محور این اندیشه بوده که رادیکالیسم در پاکستان مهار شود و البته دولتمردان پیشین پاکستان - از جمله شخص مشرف - کمتر به این هشدارها توجه نشان داده‌اند. اکنون که رادیکالیسم در پاکستان قوت گرفته و اردو - این متحد سابق خود - را به چالش طلبیده، بدترین سناریویی ممکن درحال تحقق یافتن است. این وضعیت احتمالاً منجر به نوعی اتحاد داخلی (احزاب و اردو) و ائتلاف خارجی برای سرکوب رادیکال‌ها خواهد شد. اگر چنین شود پاکستان و افغانستان که تا دیروز برسرطالبان و نیروهای رادیکال تعارض داشتند، اکنون به سمت وحدت برای سرکوب آنها حرکت خواهند کرد؛ به‌عبارت دیگر دولت پاکستان ناچار است همان خط مشی‌ای را علیه نیروهای رادیکال در پیش گیرد که دولت افغانستان علیه طالبان اعمال می‌کند. البته این احتمال نیز وجود دارد که نوعی سازش بین سیاسیون، نظامیون و مذهبیبون در پاکستان صورت گیرد و اختلاف آنها به‌صورت مسالمت‌آمیز حل شود. حتی اگر چنین شود، دیگر از حمایت‌های گذشته دولت پاکستان از طالبان خبری نخواهد بود و این می‌تواند برای دولت افغانستان سناریویی خوشایندی باشد؛ زیرا زیربنای تحولات جاری در پاکستان تماماً آن بوده که با رادیکالیسم مقابله شود، به گونه‌ای که این اتحادها و ائتلاف‌ها به مهار رادیکالیسم منجر شود. در غیراین صورت وقوع تحولات یکی دو ماه گذشته «هزینه زیاد برای هیچ» بوده است.

همچنان بعد از حمله 11 سپتامبر هدف آمریکا و متحدانش فقط حذف طالبان و القاعده بود که راهی برای مذاکره با هیچیک از آن‌ها باقی نمی‌گذاشت. در سال 2003 بیشتر ادارات اطلاعاتی غربی به وضوح دریافتند که بدون اطلاعات وسیعی که در سازمان امنیت و اطلاعات پاکستان جمع شده نمیتوانند در افغانستان عملیات انجام دهند. بین 2003 و 2005 سازمان‌های اطلاعاتی غرب از نزدیک با (ISI) همکاری کردند و تعداد زیادی از عوامل القاعده را شناسایی

نمودند، اما این امر را که عناصری از (ISI) مخفیانه به طالبان کمک میکند زیر چشمی رد کردند. توافق اخیر مشرف بسیاری از غربی‌ها را از لاک خود بیرون آورد.

غرب یا باید دیالوگ با هواداران ملا عمر را بپذیرد یا این ریسک را قبول کند که در نزاع‌های آتی با آن‌ها در جنوب افغانستان تلفات بیشتری بدهد. راه اول دشوار است و تعداد کمی از رهبران غربی مایل به آن هستند بویژه با توجه به انتخابات آتی آمریکا. راه دوم تنها از طریق فشار بر سازمان اطلاعات پاکستان ممکن است، به این امید که پاکستان مجبور شود در مورد استراتژی خود در افغانستان تجدید نظر کند، همانطور که در مورد کشمیر کرد. روز نامه واشنگتن پست زیر عنوان جنگ در پاکستان:

اندکی بعد از حادثه 11 سپتامبر 2001 رئیس جمهور جورج بوش اعلام داشت که کشور های جهان باید بین ایالات متحده آمریکا و کشور هائیکه از دهشت افکنان پشتیبانی نموده و آنها را در خاک خود پناه میدهند یکی را انتخاب کنند و کسانی که به منسوبین القاعده پناه میدهد باید به حیث دشمن شناخته شوند. روز نامه مینویسد: بعد ها از تطبیق جدی این پرنسیب امتناع بعمل آمد و جنرال پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان آدم خوش قسمتی بود که در مقابل مشکلی قرار نگرفت. روز نامه مینویسد از زمانیکه جنگ علیه دهشت افگنی آغاز شد، این حکمران نظامی پر زرق و برق پاکستان سعی بلیغ به خرج داد به حیث متحد ایالات متحده آمریکا به شمار آید. اما از مبارزه علیه افراطیون اسلامی در کشورش که یقیناً اسامه بن لادن و نایبان ارشدش در آن شامل اند، با وصف افزایش در تلفات جانی و خسارات مالی آمریکا از رویارویی آنها طرفه رفت.

جنرال مشرف و مشاورین اش از قبیل شوکت عزیز صدراعظم پاکستان با گزاف گویی میگفتند که پاکستان صد ها تن تندرو القاعده را دستگیر و ده هزار عسکر را در مناطق سرحدی در نزدیکی افغانستان تعبیه کرده است. اما جنرال مشرف هیچگاهی قوای خود را علیه طالبان پشتون تندرو سوق نداد که در جنگ از قلمرو سرحدی پاکستان علیه قوای افغانی و امریکایی استفاده میکردند و همچنان هیچگاهی گروه های افراطی اسلامی را که حملات دهشت افگنی را در هند انجام میدهند منحل نکرد. مشرف مدارس دینی پاکستان را که منبع تربیه دهشت افکنان انتحاری است تصفیه و پاکسازی نمود. وی از بزرگترین جنایت کار انتشار سلاح ذروی بنام عبدالقدیر خان رئیس دستگاه ذروی پاکستان که اسرار ذروی را به کشور لیبیا، کوریای شمالی و ایران فروخت حمایت کرده و او را عفو کرد. جنرال مشرف همچنان به وعده های خود برای آوردن دوباره دیموکراسی برای پاکستان اباء ورزید. در نتیجه این اعمال مشرف، القاعده به عملیات خویش در پاکستان ادامه داده و آمریکا و عساکر متعهد آن قادر نشده اند منطقه جنوب افغانستان را آرام سازد و همچنان در اثر این سیاست پاکستان بیش از یکصد و بیست و پنج عسکر امریکایی در سال گذشته کشته شده اند که بسیاری شان واضحاء در اثر عبور مخالفیناز سرحد پاکستان به افغانستان کشته شده اند.

در اثر مصنوعیتی که اسامه بن لادن در پاکستان بدست آورد، کست ویدیویرا نشر کرد و در آن تهدید نمود که حملات بیشتری در داخل ایالات متحده انجام خواهد داد. حکومت رئیس جمهور بوش هنوز هم شش صد میلیون دالر سالانه به پاکستان کمک های نظمی و اقتصادی میدهد و هنوز هم با مشرف به حیث متحد رفتار میکنند.

روابط دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان که مرزهای طولانی با هم دارند، در پنجاه و هشت سالی که از عمر کشور پاکستان می گذرد، همواره با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده است. مساله مورد مناقشه خط مرزی موسوم به دیورند، فعالیت گروههای مسلح مجاهدین که علیه حکومتهای طرفدار شوروی سابق در افغانستان می جنگیدند، حمایت دولت پاکستان از طالبان و نیز آنچه مقامات در سالهای اخیر، فعالیت گروههای مخالف دولت این کشور در مناطق قبایلی پاکستان می خوانند، از مسایلی است که در دوره های مختلف، باعث تیرگی روابط دو کشور شده است.

از بدو تاسیس کشور پاکستان در سال 1947 میلادی تا زمان لشکرکشی شوروی به افغانستان در سال 1979، مسایل مرزی بر روابط این دو کشور، سایه افکنده بود و پس از آن، تا زمان سقوط حکومت داکتر نجیب الله در سال 1992 میلادی، علاوه بر این مساله، حمایت پاکستان از گروههای مسلح مجاهدین که علیه دولت کابل و بعداً بخاطر غضب کرسی، پول و چور و چپاول علیه مردم مظلوم می جنگیدند نیز بر تنشهای موجود میان دو کشور افزود. مرز مشترک پاکستان و افغانستان که به خط دیورند مشهور است در زمان سلطه بریتانیا بر شبه قاره هند در سال 1893 بین هند و افغانستان کشیده شد و مناطقی از افغانستان آن زمان به هند بریتانیایی تعلق گرفت. پس از تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان در سال 1947 میلادی، این مناطق که ساکنان آن پشتون و بلوچ هستند، جز قلمرو پاکستان شد. حکومتهای مختلف افغانستان، مالکیت پاکستان بر این مناطق را به رسمیت نشناخته و به صورت رسمی یا غیررسمی حاکمیت ملی پاکستان در مناطقی را که افغانها آن را پشتونستان می نامند، تایید نکرده اند.

اما پاکستان همواره خط دیورند را یک موضوع تمام شده دانسته و آن را خط مرزی مشترک بین دو کشور شمرده است. سلیک هر سین می نویسد: پاکستان در ارتباط با پشتونها همیشه از سیاست انگلیسی تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده می کرده است. پاکستان در دوران جهاد قسمت اعظم کمکهای خود را به احزاب بنیاد گرا، خصوصاً حزب

اسلامی اختصاص داده بود ، زیرا قصد داشت از این طریق اختلافات بین گروه‌های قومی تشدید نماید . به عقیده او همچنین پاکستان اساساً مخالف نظام قبیله ای است که موجبات تسلط 200 ساله پشتونها را در افغانستان فراهم کرده بود و آن را با مفهوم دولت اسلامی مبتنی بر اصل مرکزیت مخالف می دانند ، و نمی توانند با سرکردگان پشتونها روابط خوبی داشته و با آنها کنار بیایند از قدرت یافتن آنها در افغانستان که موجب تضعیف پشتونها می گردد ، حمایت می کرد. خط دیورند که پاکستان و افغانستان را از هم جدا میسازد، امروز یکی از موضوعات حساس در کشور بحساب میاید. این موضوع زمانی به یک بحث داغ مبدل گردید که پاکستان پیشنهاد ایجاد دیوار را میان هردو کشور مطرح ساخت. پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان چندی قبل این موضوع را به عوض مقامات افغانی با خانم راینس وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا در میان گذاشت که باعث خشم وانزجار افغانها گردید.

علامت گذاری خط دیورند دارای طول 2600 کیلومتر میباشد که در سال 1893 توسط وزیرانگلیستان بنام سرهنری مارتیمر دیورند، بحيث خط فاصل میان هند بریتانیوی و افغانستان تعیین گردید. زمانیکه پاکستان در سال 1947 تشکیل شد، این خط به آنکشور بمراث ماند. افغانها ادعا مینمایند که این خط بالای امیر عبدالرحمن خان تحمیل گردیده است و آنها هرگز آنرا به رسمیت نشناخته اند. حکومت افغانی در سال 1948 تلاش ورزید تا این خط را بطور یک جانبه منسوخ سازد، اما این خط هنوز هم بسطح بین المللی بحيث سرحد میان دوکشور شناخته میشود.

تنش در روابط پاکستان و افغانستان به یک روند تبدیل شده است. اخیراً سخنان علی احمد خان اورکزی والی ایالت سرحد پاکستان در خصوص تبدیل شدن طالبان به یک جنبش آزادیخواه ، واکنش تند مقامات افغانی را برانگیخته است. وی ادعا کرده است که طالبان برای آزادی افغانستان می جنگدو سرخوردگی قوم پشتون از عوامل تقویت طالبان است. به دنبال حمایت والی سرحد پاکستان از طالبان ، مجلس نمایندگان افغانستان با محکوم کردن موضع گیری اورکزی ، خواستار توضیح دولت پاکستان در این زمینه شد. پارلمان افغانستان با صدور بیانیه ای اعلام کرد ، پاکستان با وجود فشارهای بین المللی همچنان به سیاست های مداخله جویانه خود در افغانستان ادامه می دهد. وزارت خارجه افغانستان نیز در بیانیه ای اظهارات والی سرحد پاکستان را دخالت آشکار در امور داخلی افغانستان دانست .

وزارت خارجه افغانستان این اظهارات اورکزی را که پشتون ها از طالبان حمایت می کنند را خلاف واقعیت ، غیر مسئولانه و تحریک آمیز خواند . وزارت خارجه افغانستان با اشاره به تلاش تاریخی پاکستان برای جلوگیری از ظهور افغانستان مستقل و آزاد تاکید کرد که پاکستان همواره با پشتون ها بد رفتار کرده است . نماینده ویژه سازمان ملل در افغانستان ، خواستار توضیح دولت پاکستان درمورد حمایت از طالبان شد . تام کونینگز که در جمع خبرنگاران سخن می گفت ، درباره طالبانی شدن کشورهای منطقه بویژه پاکستان هشدار داد . وی خاطر نشان کرد که پاکستان باید از عملکرد طالبان در افغانستان درس بگیرد و دست از حمایت از طالبان بردارد .

به اعتقاد کارشناسان ، سیاست اسلام آباد در افغانستان مبتنی بر نفوذ در ساختارهای حکومتی و مراکز تصمیم گیری این کشور است و به رسمیت شناختن طالبان در زمان حکومت بر افغانستان هم در این راستا ، قابل ارزیابی است . در سال های اخیر همواره دولت پاکستان در معرض اتهام حمایت از طالبان بوده است . مقامات افغانی و آمریکایی بر این باورند که طالبان و حتی هسته هایی از القاعده در داخل پاکستان آموزش می بینند و تجهیز می شوند. اما دولت پاکستان با رد هر گونه حمایت اسلام آباد از طالبان ، بر مبارزه با گروههای تروریستی از جمله طالبان تاکید دارد. به اعتقاد ناظران سیاسی، نگاه ابزاری دولت مشرف به طالبان برای گسترش نفوذ در افغانستان باعث تشدید بی ثباتی در منطقه خواهد شد . اظهارات اخیر والی ایالت سرحد نشان دهنده دیدگاه مقامات پاکستانی درباره طالبان است .

گزارش های واصله از تکمیل تر شدن سازماندهی مجدد طالبان توسط پاکستان حکایت دارد و به نظر می رسد حملات این گروه تا پیش از آغاز فصل گرما ادامه یابد. دولت افغانستان و نیروهای ائتلاف بین المللی تاکنون قادر به توقف این حملات نشده اند. تداوم حملات به نیروهای آمریکا در عراق و ضعف آنها دربرقراری امنیت در آن کشور، مخالفین دولت را در تشدید حملات خود علیه دولت ثابت قدم تر کرده است. در همین راستا به قدرت رسیدن احزاب اسلام گرا در ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان نیز نقش موثری در حمایت از طالبان، القاعده و حکمتیار و تجدید سازمان آنها داشته است. تجربه سال های گذشته نشان داده که نیروهای بین المللی توان کافی برای برقراری امنیت سراسری را ندارند.

استقرار نیروهای ایساف محدود به کابل است و در صورتی که بخواهد حوزه کاری خود را به مناطق بیشتری توسعه دهد حداقل به یکصدویست هزار نفر نیرو احتیاج دارد در حالی جمع آوری این تعداد نیرو و تامین هزینه آن کار مشکلی است. بهترین نیرو برای حفظ امنیت بلند مدت افغانستان اردو و پولیس جدید آن کشور است ولی از اردوی هفتاد هزار نفری که برای افغانستان در نظر گرفته شده سی تا چهل هزار نفر آن آموزش دیده اند و تا رسیدن به سقف هفتاد هزار نفر فاصله زمانی زیادی وجود دارد. یکی از مهمترین مشکلات سرراه اردوی ملی وجود بیش از یکصد هزار نیروی مسلح است. آنها از مجاهدین سابق هستند و خواستار الحاق به اردوی ملی می باشند.

این شبه نظامیان از یکسو فاقد آموزشها و شرایط لازم برای پیوستن به یک اردوی منظم هستند و از سوی دیگر گرایشات و وابستگی های شدید قومی، حزبی و گروهی دارند. البته آمریکا، فرانسه و انگلیس برای بازسازی اردو، و آلمان برای بازسازی پولیس قول هایی جهت آموزش و سازماندهی داده اند.

آمریکا حدود بیست هزار نیرو به افغانستان اعزام کرده است. بخش اعظم این نیروها در مرز با پاکستان مستقر شده و حملات پیوسته ای را علیه طالبان و القاعده انجام داده اند.

پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود. بین دو کشور از گذشته تنش های پیوسته ای بر سر خط مرزی دیورند و سالهای اخیر به دلیل حمایت گسترده پاکستان از طالبان و القاعده وجود داشته است. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط طالبان از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن طالبان بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد. بخش اعظم سلاح های افغانستان پراکنده است و در اختیار مردم (بیشتر سلاح های سبک) و بویژه احزاب و گروه ها قرار دارد. آنها تاکنون حاضر به تحویل سلاح های خود نیستند و در آن به عنوان اهرمی جهت پیشبرد اهداف خود استفاده می کنند.

تلاش نیروهای ائتلاف بین المللی هم بیشتر صرف کشف و جمع آوری سلاح های طالبان و القاعده شده و احزاب، گروه ها و فرماندهان محلی جهت نگهداری سلاح های خود با محدودیت زیادی مواجه نبوده اند. طبق مفاد کنفرانس بن یکی از وظایف اصلی دولت خلع سلاح عمومی بوده و با آن که جاپان اخیراً سی و پنج میلیون دالر برای خلع سلاح اختصاص داده ولی این امر تاکنون تحقق نیافته و در نتیجه افراد و گروه های مختلف با تکیه بر همین سلاح ها در مقابل دولت ایستادگی کرده یا حداقل از آن اطاعت نکرده اند.

از نظر غربی ها یکی از علل عدم خلع سلاح، حاکمیت اعضای جبهه متحد بر وزارت دفاع بوده و از آنجا که بیشتر سلاح ها در اختیار اعضای سابق این جبهه است، وزارت دفاع جدیت کافی برای خلع سلاح عمومی به خرج نداده است. قرار بود خلع سلاح تحت نظارت سازمان ملل آغاز شود ولی به مدت نامعلومی به تاخیر افتاده و علت آن به طول انجامیدن تغییرات در وزارت دفاع ذکر شده است لازمه خلع سلاح انجام تغییرات وسیع در سطح وزارت دفاع است. دوازده ولایت مهم که دارای درآمدهای گمرکی هستند از دولت تبعیت کافی ندارند. آنها با استفاده از درآمدهای گمرکی، نیروهای نظامی و سلاح های موجود برای خود تشکیلاتی بوجود آورده و مانع حاکمیت دولت بر حوزه تحت کنترل خود می شوند. مرز با پاکستان بر اثر تحریکات و مداخلات پیوسته این کشور وضع آشفته تری داشته و دولت حضور ضعیفی در آن دارد. اغلب، فرماندهان به دلخواه عمل کرده و موجبات نارضایتی مردم را فراهم می آورند. این نارضایتی ها دولت را بیش از پیش تضعیف می نماید. علاوه بر وجود درگیری بین دولت و مخالفین آن نظیر طالبان، القاعده، حکمتیار و...، بین عده ای از فرماندهان وابسته به دولت نیز منازعات سابقه داری وجود دارد...

درگیریهای فوق بر اثر ضعف حضور دولت است و ادامه آن سبب تشویق طالبان، القاعده و حکمتیار جهت تشدید حملات خود بر ضد دولت می گردد. طی سه دهه گذشته بیش از شش میلیون نفر از شش میلیون نفر از نفوس افغانستان به خارج از این کشور مهاجرت کرده و عده کثیری هم به دلیل خشکسالی، فقر، نبود کار و درآمد در داخل کشور آواره شده و در اطراف شهرهای بزرگ در اردوگاه های ویژه آوارگان سکنی گزیده اند.

علاوه بر مشکلات فوق، دولت افغانستان با چند چالش دیگر هم روبروست: تداوم تلاشهای برخی همسایگان افغانستان بویژه پاکستان برای مداخله در امور این کشور، امتناع فرماندهان و مسئولان محلی برای عدم ارسال درآمدهای گمرکی و مالیاتی به کابل، ظهور تدریجی تعدادی فرماندهان و مسئولان محلی ثروتمند و قدرتمند (این عده قدرت و ثروت خود را اغلب بر اثر کشت تریاک و قاچاق مواد مخدر و چور و چپاول اموال مردم بدست می آورند)، تخلیه نشدن شهرها از حضور نیروهای نظامی، اتخاذ تصمیمات خودسرانه، سلیقه ای و مستقل توسط فرماندهان محلی و ولایات، عدم پاکسازی افغانستان از میدین وسیع مین (در افغانستان بیش از ده میلیون مین منفجر نشده وجود دارد در اثر انفجار تدریجی این مینها یا بذرهای مرگ، ماهانه بین 150 تا 300 نفر کشته و زخمی می شوند)، کمبود بودجه و وابستگی شدید دولت به کمکهای خارجی، ناهمگون بودن ترکیب کابینه و عدم هماهنگی کافی در آن. اما مناسب ترین راه برای برقراری ثبات و امنیت بلند مدت در افغانستان، توسعه بازسازی است با این حال روند بازسازی به دلایلی کند بوده است. با توجه به وسعت زیاد خرابیها، میزان کمکهای بین المللی اختصاص یافته برای بازسازی کافی نیست.

برخی کشورها به تعهدات خود عمل نکرده و برخی نیز اجرای پروژه ها را منوط به برقرار شدن ثبات و امنیت کرده اند. سرعت پروژه های در حال اجرا حتی جاده کابل- قندهار- هرات خیلی کند است. بخش زیادی از کمکهای اختصاص یافته هر کشور صرف کمکهای انساندوستانه و تامین هزینه های تردد و اقامت سازمان های غیردولتی و گروه های امدادی می شود. کمکهای اختصاص یافته کمتر در اختیار دولت قرار می گیرد و عمدتاً توسط کشورهای کمک دهنده و در قالب

خدمات عمومی و انساندوستانه هزینه می گردد. علاوه بر اینها در بسیاری مواقع کمکها بیشتر جنبه شعاری و تبلیغاتی دارد تا کمکهای واقعی.

با در نظر داشت مشکلات امنیتی افغانستان و امتناع برخی کشورها از حضور در افغانستان، یکی از مناسب ترین راه ها افزایش نقش کشورهای همسایه در بازسازی افغانستان است. به دلیل حمایتهای پیدا و پنهان پاکستان از طالبان و حکمتیار، افغانها و جامعه بین المللی نگرش مثبتی نسبت به عملکرد پاکستان ندارند. ضروری است به کشورهای کمک دهنده توصیه شود کمکهای خود را بیش از آن که صرف خدمات انساندوستانه می نمایند صرف پروژه های زیربنایی سازند. در جریان درگیری در مرزهای پاکستان و افغانستان سیزده نفر کشته و بیست و هشت نفر دیگر زخمی شدند. این درگیری در منطقه نسبتاً مهمی از ولایات پکتیا و پکتیکا صورت گرفت که با مناطق ناآرام قبایلی پاکستان همجوار است. اطلاعات انتشار یافته حاکی است که یک سرباز آمریکایی و یک سرباز انگلیسی نیز کشته شده اند. از طرف دیگر درگیری بین مرزداران پاکستانی و افغانستانی در شرایطی پیش آمده است که پاکستان بشدت ناآرام و دستخوش بحران سیاسی است. بنابراین بروز مشکل جدیدی در مرزهای پاکستان و افغانستان می تواند مشکلات پاکستان را افزایش دهد. منتها جدا از تیره تر شدن مناسبات پاکستان و افغانستان که از قبل هم چندان حسنه نبود واقعیت این است که درگیری در منطقه ای صورت گرفته که اخیراً پاکستان در حال احداث موانع مرزی در آن، به منظور جلوگیری از عبور و مرور طالبان از پاکستان به افغانستان است و کابل به شدت با آن مخالفت کرده است. علت مخالفت افغانستان آن است که افغانستان مرز کنونی موسوم به خط دیورند را قبول ندارد و به همین دلیل مدعی است که اردو بیپاکستان در داخل خاک افغانستان مشغول احداث موانع مرزی است. این ادعا از طرف دولت پاکستان رد شده است. باین ترتیب مشاهده می شود که موضوع برخورد مرزی نیروهای مرزی پاکستان و افغانستان بمراتب فراتر از یک برخورد نظامی محدود مرزداران است و می تواند اختلا فهای پاکستان و افغانستان را تشدید کند. از طرف دیگر حضور نظامیان خارجی در افغانستان بجای آنکه باعث کاهش تنش های مرزی شود باعث افزایش آن شده است. علت آن است که اساساً نیروهای خارجی توجهی به حساسیت های مرزی ندارند. یادآوری - از منابع که در تهیه و تدوین این پژوهش استفاده گردیده در پایان تذکر داده میشود.